



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات اجتماعی
پرتال جامع علوم انسانی

تصویری از استاد

گفت و گو با مجتبی مطهری (الهامی)

ع. ف. استنبانی

دکتر مجتبی مطهری الهامی، فرزند ارشد استاد شهید مرتضی مطهری، برآمده و ریشه‌یافته در خانواده‌ای است که استاد مطهری با همه ظرفیت‌های علمی و عرفانی، توانمندی‌های اعتقادی و متدبانه و سجایای اخلاقی خود، سکان‌دار، حامی و راهبر آن بودند. ایشان حضور پدر در عرصه‌های مختلف حوزه و دانشگاه و نیز روند شناخت‌شناسی دینی آن بزرگوار را به‌منزله ظهور جلوه‌ای از مواهب حق می‌داند و وجود شخصیت‌هایی هم‌چون استاد مطهری بر روی زمین را بخشی از تحقیق و عده‌های خداوند می‌داند. خالی نشدن زمین خدا از وجود اولیاء و انبیای الهی می‌داند. ایشان با اشاره به شرح صدر استاد مطهری در رویارویی با مکاتب فلسفی و اندیشه‌های اعتقادی و آراء و عقاید مختلف، استاد مطهری را اندیشمند و فیلسوفی می‌داند که قصدش «وصل کردن» فرهنگ و تفکر انسانی بوده است؛ نه «فصل کردن» تمدن‌ها. بر همین اساس هم در طی این گفت‌وگو، استاد مطهری به‌منزله شخصیت برجسته‌ای در زمینه «فقد» معرفی می‌شود که هیچ‌گاه قصد انکار و بی‌هیچ عقیده‌ای را در سر نمی‌پرورانده است.^۱ دکتر مطهری الهامی با بیان خاطرات مستند و مستدل خود چهره‌ای بس صمیمی، مردمی و انسان‌دوست از شهید مطهری ارائه می‌دهد که هنوز هم بعد از گذشت سال‌های زیادی از شهادت ایشان، می‌تواند الگوی اثرگذاری در زمینه‌های کتب معارف اسلامی، تحقیقات علمی و اخلاص عملی برای جوانان امروز و نسل‌های فردای جوامع انسانی باشد.

ابتدا در مورد پسوند «الهامی» که به نام خانوادگی شما اضافه شده است، توضیح بفرمایید.

در اوایل انقلاب، مواردی پیش می‌آمد که نام خانوادگی ما مورد سوء استفاده برخی افراد قرار می‌گرفت؛ مثلاً چند سال پیش در تبریز برای علامه طباطبایی مراسم بزرگداشتی گرفته بودند که ما هم برای شرکت در آن مراسم دعوت کردیم. متأسفانه بعداً متوجه شدیم که بانی این کار یکی از اعضای ساواک تبریز بوده و از قضا نسبت خویشاوندی دوری هم با علامه داشته است و از این طریق تلاش کرده بود تا برای خودش موقعیتی دست‌وپا کند. علت دیگر این بود که می‌دیدم ارادت مردم به مرحوم پدرم باعث شده تا عده‌ای در رفتارشان با ما لطف زیادی نشان دهند و در واقع به ما به چشم آقازاده‌ها نگاه کنند. احساس کردم برخی از فرزندان روحانیان دچار شخصیت کاذب می‌شوند و زیستن زیر سایه نام پدر باعث می‌شود تا نتوانند صحیح رشد کنند. احترام‌هایی را هم که دریافت می‌کنند اصولاً متعلق به پدرشان است نه به‌خاطر شخصیت خود آن‌ها. لذا به این نتیجه رسیدیم که بهتر است بعضی جاها مرا شناسند. چون راحت‌تر هستیم با این کار به‌نوعی قصد خودسازی

هم داشتیم. البته انتخاب این اسم به‌خاطر ذوق عرفانی این جانب است؛ مجتبی که نام امام معصوم^(ع) است و مایه برکت. مطهری هم اصالت و هویت ماست که هیچ نام و نشان دیگری جایگزین آن نمی‌شود.

شهید مطهری صاحب چند فرزند شدند؟

پدرم صاحب هفت فرزند شدند: سه پسر و چهار دختر که بنده از همه آن‌ها بزرگ‌تر هستم، پس از من همشیره‌ام حمیده‌خانم مطهری به‌دنیا آمدند که با آقای مهندس هادی‌زاده ازدواج کردند و هم‌اکنون نیز در مشهد سکنی گزیده‌اند. البته حمیده‌خانم و مهندس، وارد عرفان و طریقت شدند. بعد از ایشان دکتر علی مطهری است که دکترای الهیات گرفت و در گروه فلسفه دانشکده الهیات دانشگاه تهران مشغول تدریس شد. علی‌آقا به علت علاقه به سیاست وارد این عرصه شد و در حال حاضر نماینده مجلس است. پس از ایشان، خواهر دیگری به‌نام سعیده‌خانم دارم که با یک دکتر داروساز به نام آقای دکتر احمد یزدی ازدواج کرد. فرزند بعدی خانواده، فریده‌خانم، همسر آقای دکتر علی لاریجانی، رئیس مجلس شورای اسلامی، است. ششمین فرزند خانواده، دکتر وحیده‌خانم، به همسری دکتر مجید عباس‌پور درآمد، که هم‌اکنون عضو هیأت علمی دانشگاه صنعتی شریف است. ایشان برادر دکتر علی عباس‌پور هستند و برادر دیگرشان هم - دکتر حسن عباس‌پور - در انفجار دفتر حزب جمهوری در سال ۱۳۶۰ شهید شدند. وحیده‌خانم، فارغ‌التحصیل دکترای ادبیات عرب از دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران است. کوچک‌ترین فرزند شهید مطهری نیز حجه‌الاسلام دکتر شیخ محمد است که مدرک مهندسی مکانیک را از دانشگاه صنعتی شریف اخذ کرد و هم‌زمان نیز تحصیلات حوزوی را در تهران ادامه داد. او پس از پایان تحصیلات دانشگاهی به حوزه علمیه قم رفت و به ادامه تحصیل در رشته علوم اسلامی مشغول شد و هم‌زمان با تحصیل در رشته علوم انسانی و اسلامی، وارد مؤسسه پژوهشی و علمی امام‌خمينی^(ع) شد و در سال‌های ۱۳۷۶-۱۳۷۵ در ردیف طلبه‌های ممتاز حوزه درآمد.

پدر ما علاقه‌مند بودند که لااقل یکی از ما سه برادر ملیس به لباس روحانیت شویم تا، به قول خودشان، نسل روحانیت (آخوندی) در خانواده ما حفظ شود. آگاهی پدرم از روحانی شدن محمد گویی از سرچشمه‌های علم لدنی وی نشأت می‌گرفت. محمد در سال ۱۳۷۸ از طریق مؤسسه علمی و پژوهشی امام‌خمينی^(ع) بورسیه گرفت و برای تحصیل به کشور کانادا اعزام شد و هفت سال و نیم در آن‌جا در مقطع دکترا به تحصیل در رشته فلسفه غرب شاخه فلسفه دین پرداخت و در اواخر سال ۱۳۸۵ به ایران برگشت. او در حال حاضر، عضو هیأت علمی مؤسسه علمی و پژوهشی امام‌خمينی^(ع) است. اخیراً درس شیعه‌شناسی به زبان انگلیسی از طرف دانشگاه امام‌صادق^(ع) به وی پیشنهاد شده است.

لطفاً مختصری از زندگی، دوره‌های تحصیلی و تجارب علمی خود بفرمایید.

من متولد سال ۱۳۳۲ هستم. در سال ۱۳۵۱، دیپلم طبیعی گرفتم. تقدیر الهی بود که در رشته ادبی و الهیات به تحصیل بپردازم. استاد مطهری به من می‌گفتند: «احساس می‌کنم ذوق الهی و ادبیات

برخی از فرزندان روحانیان دچار شخصیت کاذب می‌شوند و زیستن زیر سایه نام پدر باعث می‌شود تا نتوانند صحیح رشد کنند. احترام‌هایی را هم که دریافت می‌کنند اصولاً متعلق به پدرشان است نه به‌خاطر شخصیت خود آن‌ها



در تو وجود دارد، بنابراین وقتت را با تحصیل در رشته‌های طبیعی و ریاضی تلف نکن، زیرا در رشته‌های دیگر کم‌تر موفق هستی.»

در حقیقت من در کنکور سراسری سال ۱۳۵۱ هم شرکت کردم، ولی موفق نشدم. چون دیپلم طبیعی داشتم، تحت تأثیر حال و هوای آن زمان می‌خواستیم در رشته‌هایی مانند پزشکی ادامه تحصیل بدهیم، اما انگار مقدر نبود. در سال ۱۳۵۱ تا ۱۳۵۳، دوره خدمت نظام‌وظیفه را طی کردم. در سال ۱۳۵۴، دانشکده الهیات و دانشکده هنرهای زیبای دانشگاه تهران کنکور اختصاصی داشت. دایی ما- دکتر محمود روحانی- احساس کرد که من تمایل چندانی برای ورود به آن جا نشان نمی‌دهم. وی استاد دانشکده پزشکی دانشگاه مشهد بود و سال‌ها برای گردآوری و تدوین کتاب «المعجم الاحصایی لالفاظ القرآن الکریم» به مطالعه و پژوهش پرداخته بود. این کتاب در فرهنگ قرآنی و در سه جلد است، و به‌عنوان کتاب سال نیز انتخاب شد و از طرف بسیاری از مراکز علمی و فرهنگی کشورهای مختلف، تقدیرنامه دریافت کرد. این کتاب با «فرهنگ معین» و فرهنگ «دهخدا» قابل مقایسه است و از کتاب‌های نفیس به‌شمار می‌رود. دایی‌ام درباره سیر منحنی قرآن از نظر واژه‌شناسی تحقیق کرده بود. وی چون روحانی‌زاده بود به من می‌گفت: «من آرزو داشتم که در رشته‌های الهیات و ادبیات تحصیل کنم و امروز افسوس می‌خورم که در رشته پزشکی درس خواندم؛ هرچند تو الآن این‌ها را درک نمی‌کنی، زیرا هنوز خام و نابخفته هستی. اما بعدها سخن مرا خواهی فهمید.»

این راهنمایی‌ها و تشویق‌های دل‌سوزانه پدر و دایی‌ام و نیز تأییدن نور الهی، فضای روحی مرا عوض کرد و من به خواندن الهیات ترغیب شدم و در کنکور دانشکده الهیات در سال ۱۳۵۴ توانستم مقام ششم را کسب کنم. لازم به یادآوری است که تلاش‌های پدرم برای آموزش یک دوره الهیات و معارف در دفترچه‌ای در همان سال. به این موفقیت من خیلی کمک کرد، و گرنه خودم از خود سرمایه‌ای نداشتم. به هر حال در سال ۱۳۵۴ وارد دانشکده الهیات دانشگاه تهران شدم و سرانجام در سال ۱۳۵۸ در رشته الهیات مدرک لیسانس گرفتم و در فاصله سال‌های ۱۳۵۸ تا ۱۳۷۶ هم

به شغل معلمی پرداختم. هم‌زمان با فعالیت‌های فرهنگی در زمینه فرهنگ اسلامی در موسسه طه و سپاه نیز تدریس می‌کردم. در جلسات دروس حوزوی چیز شرکت می‌کردم و تا حدود دوره سطح به تحصیل دروس حوزه ادامه دادم. اصول فقه را تمام کردم، ولی به مکاسب نرسیدم. پس از آن، به دلیل علاقه‌ام به حکمت و به‌ویژه عرفان، به مطالعات در این رشته پرداختم. ناگفته نماند که در طی این سال‌ها در مراکز تربیت معلم و سازمان میراث فرهنگی تدریس کرده‌ام. لازم به یادآوری است که در مقطع لیسانس در دانشکده الهیات جزو دانشجویان ممتاز دانشگاه تهران شدم و در حدود سال ۱۳۷۶ با بورس دانشگاه تهران و بدون شرکت در آزمون کارشناسی ارشد، وارد مقطع فوق لیسانس شدم. البته در آن دوره، معدودی مقالات علمی و ادبی نیز نوشته بودم و کتابی هم از من به‌نام «هنر قدسی» در سال ۱۳۸۵ توسط موسسه اطلاعات منتشر شد که با سوابق تدریس، امتیازبندی شد. تا یادم نرفته بگویم که در سال ۱۳۸۳ به عضویت هیأت علمی دانشگاه علامه طباطبایی در گروه معارف درآمدم. به همین دلیل، شرایط بورس دکترا به این‌جانب تعلق گرفت و امکان ادامه تحصیل در رشته اخلاق و عرفان گروه معارف دانشکده الهیات دانشگاه تهران برایم فراهم شد. در حال حاضر، به تدریس در دانشگاه علامه طباطبایی اشتغال دارم و غیر از آن نیز به تصحیح و احیاء کتابی اخلاقی و عرفانی در سال پنجم هجری به‌عنوان رساله دکترا مشغول هستم.

در باره موضوع رساله تان توضیح بفرمایید.

رساله این‌جانب در دوره فوق لیسانس تحت عنوان «هنر قدسی» انتشار یافته است. سعی بنده بر این بود که در این کتاب نشان دهم اوج معنا از نظر عرفان و مدارج عرفانی و از نظر سبک و زیبایی ادبی و سبک غزل در اشعار حافظ چیست. اوج سبک و زیبایی ادبی و مفاهیم بلند عرفانی را باید در عرفان حافظ و نیز هنر قدسی جست‌وجو کرد. یعنی جنبه‌های خیال و مثال و تجلی و ظهور آن در هنر دینی و ادبیات عرفانی را نیز ترسیم کرده‌ام، و این که آن‌ها مبانی حکمی دارند که بیش‌تر پایه‌های آن را باید در آموزه‌های ابن عربی و ملاصدرا یافت. بدون شناخت عرفان ابن عربی و حکمت

اگر کسی در خانواده‌ای طاغوتی به‌دنیا بیاید، در محیطی رشد می‌کند که زندگی‌اش سیر به آلودگی دارد. تربیت و متحول‌کردن و سربراه‌کردن چنین افرادی دشوار است



ملاصدرا نمی‌شود عرفان حافظ و مولانا و هنر دینی را شناخت. البته آن چه که در هنر دینی مطرح است، هم بیان هنرمندانه و زیبای ادبی است و هم مفاهیم زیبا و بلند عرفانی. در این رساله، به اشعار مولانا و عطار هم نظر داشته‌ام. هر چند مولانا به خاطر تمثیلات زیبایی که دارد، بحث خاص خود را می‌طلبد.

آیا به غیر از تدریس به مشاغل دیگری هم پرداخته‌اید؟

بله، غیر از تدریس، به تحقیق و نوشتن نیز علاقه دارم. هیچ‌گاه مناصب اجرایی را نپذیرفته‌ام؛ با بسیج و مراکز فرهنگی سپاه نیز همکاری داشته‌ام، اما بدون قبول مسئولیت رسمی. یک دوره‌ای نمایندگی مجلس در حوزه فریمان در بین سال‌های شصت و هفتاد به من پیشنهاد شد، ولی احساس کردم زدوبندهایی سیاسی در کار است و کسانی که این دعوت را انجام دادند، قصدشان خالصانه نبوده است؛ من هم با سنجیدن شرایط، آن را نپذیرفتم.

تصویر شما از پدر بزرگوارتان در طول زندگی علمی و اجتماعی ایشان چگونه است؟

باد آوردن اولیای حق، در واقع به مثابه یادآوری جلوه‌ها، آثار و مزایای حق و عین شکرگزاری مواهب حق است. معصومین (ع)، شانیت خاص و احوالات منحصر به فرد خود را دارند. اولیای الهی هم در سطوحی پایین‌تر از معصومین، مراتبی از جلوه‌های حق را نشان می‌دهند. ابراز عشق به آن‌ها و یادآوری آن‌ها به عنوان یادآوری مظاهر حق، آیات حق، اسماء یا صفات حق، خود به منزله ذکر حق است. به بیان دیگر، عشق به رسول اکرم (ص) و اهل بیت (ع) و اولیای حق، عشق ورزیدن به خداست، از آن جهت که از مظاهر اسماء و صفات الهی هستند و هیچ‌گاه از حق جدا نیستند و وجودی مستقل از خود ندارند. این که انسان به یاد اولیاء خدا می‌افتد، به دلیل حرکت و سلوک به سوی حق و ذات باری تعالی است. وجود

معصومین (ع) و اولیاء خدا آئینه تام اسماء و صفات حق است. ما از طریق الگو قرار دادن آنان و رهنمودهای‌شان، به سوی خدا می‌رویم. تا این تصاویر از ابتدا در ذهن ایجاد نشود، نمی‌توان مباحث سلوک عرفانی را تبیین و با رابط‌های مستقیم با حق برقرار کرد. به نظر من، به دنیا آمدن در خانواده‌ای روحانی و مذهبی، از نعمت‌های بزرگ الهی است و خیلی به انسان کمک می‌کند زیرا زمینه‌ها و مصونیت‌هایی را فراهم می‌سازد تا فرد از خیلی از آلودگی‌ها محفوظ بماند. اگر کسی در خانواده‌ای طاغوتی به دنیا بیاید، در محیطی رشد می‌کند که زندگی‌اش سیر به آلودگی دارد. تربیت و متحول کردن و سر به راه کردن چنین افرادی دشوار است. معمولاً افرادی که در این وضعیت هستند، غیر الهی می‌شوند و در همان مسیر نفسانی نیز سیر می‌کنند. بهترین نمونه شخصیتی خالص، عاشق حق، دردمند و دل‌سوز به دین، حضرت امام خمینی (ره) هستند که بهترین الگو برای انسان‌های تمام اعصار، بعد از حضرت رسول اکرم (ص) و اهل بیت (ع) هستند. در ماجرای بعثت، زمانی که پیغمبر (ص) مورد اذیت و آزار شدید کفار و مشرکان قریش قرار می‌گرفتند، البته قبل از هجرت به حبشه و زمانی که در مکه بودند، بارها پیغمبر (ص) را می‌دیدند که دچار گریه و سوسوز مناجات است و دعا می‌کند: «اللهم اهدنی قومی فانه هم لا یعلمون...» یعنی «خدایا، این قوم را هدایت کن، چرا که آنان نمی‌فهمند و جاهل‌اند. این‌ها نمی‌فهمند من چه خیر و سعادتتی برای‌شان آورده‌ام». پیغمبر (ص) آن قدر خودش را برای هدایت انسان‌ها به رنج و عذاب می‌انداخت و بی‌تابی می‌کرد و به درگاه خدا استغاثه می‌فرمود که خداوند در سوره مبارکه «طه» فرمود: «ما انزلنا الیک القرآن لتشقی» یعنی ای پیامبر، چقدر خودت را اذیت می‌کنی، ما قرآن را به این دلیل نفرستادیم تا خودت را این قدر به سختی و عذاب بیندازی. به همین دلیل است که خداوند در قرآن از خانم‌الانبیاء به «رحمه للعالمین» یاد می‌کند. شهید مطهری از کسانی هستند که درد دین داشتند، پدرم بارها می‌گفتند که حضرت امام (ره) ناله‌های سوزناک و استغاثه‌های فراوانی به درگاه خداوند متعال به خاطر هدایت جامعه و نسل جوان

ایران داشتند؛ چون می‌دیدند نسل جوان در حال از دست رفتن است. شهید مطهری هم انسانی خالص، عارف و عاشق بود که مثل شمع می‌سوخت و آب می‌شد. برای خدا، عاشقانه سخن می‌گفت و می‌نوشت. او برای شخصیت خودش، بهایی قائل نبود و به تزکیه و سلوک عرفانی و حکمت عرشی عشق می‌ورزید، معارف اسلامی و حکمت عالی را چشیده و به اسرار و حقایق رسیده بود. او می‌خواست این معرفت حکمی و الهی و نور تزکیه را به نسل امروز انتقال دهد؛ لذا از مشکلات، دردها و تاریکی‌ها رنج می‌برد و تلاش می‌کرد مردم را وارد نور حکمت و عرفان و نور قرآن و اهل بیت (ع) کند و این رسالت الهی را از طریق قلم، سخن، جهاد فرهنگی و اجتماعی به انجام رساند. مقام معظم رهبری با تعبیر حکیمانهای می‌فرمایند: «زیربنای فرهنگی و فکری جمهوری اسلامی، کتاب‌های ایشان است. اگر آثار شهید مطهری نبود، خیلی از دانشگاهیان و روشن‌فکران و فرهیختگان، دل به این نظام نمی‌بستند.» آثار ایشان در تحکیم مبانی و ارزش‌های انقلاب و فرهنگ اسلامی و تبیین آن نقش اساسی داشت و ترجمه آثار ایشان نقش مهمی در خارج از ایران داشته است. نوشته‌های ایشان می‌تواند مسیحیان بسیاری را در کشورهای اروپایی به سوی اسلام بکشاند. شهید مطهری انسانی بود دارای شرح صدر، بی‌تعصب، حکیم و دارای روح علمی و حقیقت‌جویی و روح بی‌جمود و دارای روشن‌بینی. راجع به هگل می‌گفت یک‌سری از حرف‌هایش درست است و یک‌سری از آن‌ها غلط است، در مورد کانت هم به همین ترتیب؛ یعنی زیبایی حرف‌های بزرگان دنیا را می‌گرفت و نادرستی آن‌ها را نیز روشن می‌کرد.

هم‌چنان که مقام معظم رهبری اظهار داشته‌اند: «غرب هم زیباست و هم زشت - غرب صرفاً زشت نیست.» ما معتقدیم که فرهنگ اسلامی از طریق مذهب پروتستان، حتی در اصلاح مسیحیت نیز تأثیر داشته است. بسیاری از محققان معتقدند که علم غربی، دنباله علم و تمدن اسلامی است. امروزه اخلاق انسانی‌ای که در غرب شاهد آن هستیم، این گونه نیست که تصور کنیم تحت

پدرم بارها می‌گفتند که حضرت امام (ره) ناله‌های سوزناک و استغاثه‌های فراوانی به درگاه خداوند متعال به خاطر هدایت جامعه و نسل جوان ایران داشتند؛ چون می‌دیدند نسل جوان در حال از دست رفتن است



نظام ما از ترکیب اسلامیت و جمهوریت آمیخته شده است، منتهی باید توجه کرد که جمهوریت دموکراسی، ظرف است و اسلام، مظهر آن

تأثیر رنسانس در غرب باشد بلکه ناشی از تأثیر خود مسیحیت به عنوان دین الهی است. مثلاً استاد مطهری معتقد بودند که اسلام و لیبرالیسم در پاره‌ای از موضوعات با هم وحدت نظر دارند و در برخی دیگر، اختلاف نظر. بنابراین، لیبرالیسم هم مانند سایر مکاتب فلسفی و اجتماعی، نقدپذیر است. از دید شهید مطهری، دموکراسی به معنای روش صحیح مردم‌سالاری و مشارکت مردم در سر نوشت خویش دقیقاً با دین و حکومت دینی سازگار است، البته نه به عنوان دموکراسی لیبرال یا دموکراسی غربی، بلکه بدین معنا که دموکراسی و جمهوریت به عنوان یک اصل مستقل را ظرف حکومت و اسلامیت را محتوی و مظهر آن قلمداد می‌کند؛ به بیان دیگر، جمهوریت، شکل و قالب است و اسلامیت، محتوای آن است.

چنانچه حضرت امام^(ع) و مقام معظم رهبری نیز معتقدند که اسلام با اصل جمهوریت سازگار است. نظام ما از ترکیب اسلامیت و جمهوریت آمیخته شده است، منتهی باید توجه کرد که جمهوریت دموکراسی، ظرف است و اسلام، مظهر آن. اما دموکراسی، روش است نه محتوا؛ محتوای آن، دین و معارف الهی و فقاقت است.

به گفته شما، حضرت امام - قدس سره - اعتقاد داشتند که آثار شهید مطهری بدون استثنای همگی خوب هستند.

امام^(ع) هیچ‌گاه اهل اغراق نبودند و آن‌چه را که می‌گفتند ریشه در حقیقت داشت و ذره‌ای مبالغه، زیاده‌روی و مبالغه نمی‌کردند که مثلاً چیزی بگویند تا خوشایند دیگران باشد. ایشان صرفاً بر مبنای حقیقت و فقط برای خدا سخن می‌گفتند.

استاد مطهری، بر خلاف عده‌ای که عقاید خود را با تکیه بر روش سلبی به پیش می‌برند، به تفکیک و استخراج آراء قائل بودند. بفرمایید ایشان چه سیری را در رشد فکری و اعتقادی خود پیمودند که به این جایگاه رسیدند؟

در این باره دو نکته وجود دارد که من نیز سال‌ها در آن تأمل کرده‌ام: یکی مسأله سلوک عرفانی، طهارت و تزکیه نفس ایشان است که از همان ابتدای جوانی شیفته جنبه‌های عرفانی و سیر و سلوکی حضرت امام^(ع) و علامه طباطبایی بودند. اما مهم‌تر از آن، فراگیری درس حکمتی بود که به‌طور خستگی‌ناپذیری آن را دنبال می‌کرد. معمولاً فراگیری درس حکمت با شرح صدر و

بلندنظری ارتباط دارد. حکمت الهی چیزی بود که شهید مطهری در ژرفای وجود خویش همواره در جست‌وجوی آن بود. فقهای که درس حکمت نخوانده‌اند، معمولاً سعه وجودی ندارند و کم‌تر از روح علمی برخوردارند. البته در میان فقها، انسان‌های محقق یافت می‌شوند، ولی تعداد کسانی که روح علمی خاص داشته و محقق هم باشند، مثل شیخ انصاری - رضوان الله تعالی علیه - اندک هستند. اغلب کسانی که با حکمت سر و کار ندارند، معمولاً از سعه وجودی، بلندنظری، بصیرت و عمق اندیشه، روح علمی و آزادمنشی بی‌بهره هستند. این دو عامل به علاوه عنایت الهی موجب نور حکمت، بصیرت عمیق و انصاف ایشان در بیان مطالب علمی شده بود، به طوری که حتی با افراد غیر مذهبی هم رفتاری مودبانه داشتند و آن‌ها را جذب می‌کردند. این ویژگی‌ها در آثار استاد هم قابل تشخیص است. کسانی که درس حکمت می‌خوانند، با تعمق به مسائل می‌نگرند و کسانی که عمیق می‌اندیشند، شرح صدر هم دارند. خداوند در آیه ۲۶۹ سوره بقره هم فرموده است: «حضرت الحکمه من یشاء و من یوت الحکمه فقد اوتی خیرا کثیرا». حضرت حق به هر کس حکمت عطا کرده، خیر کثیر عنایت فرموده است و شهید مطهری یکی از همین افراد است. تعمق در معارف اسلامی با عرفان و حکمت ارتباط عمیقی دارد. این مواهب باعث شده است که ایشان روح بلندی داشته باشند و با دیدی جهانی و انسانی به فرهنگ اسلامی نگاه کنند تا آثارشان جنبه علمی و انسانی پیدا کند، هم زیبایی‌ها را ببینند و هم زشتی‌ها را نقد کنند. لذا ترجمه آثارشان به زبان‌های انگلیسی، فرانسوی، آلمانی، ایتالیایی و عربی واقعا مفید است و به شناخت فرهنگ الهی و اسلامی کمک فراوانی می‌کند.

بین نقد و نفی، تفاوت وجود دارد. برخی استادان و افراد برجسته علمی و سیاسی، به جای نقد اندیشه‌ها و دیدگاه‌ها، آن‌ها را نفی می‌کنند. در بینش‌ها و تفکرات سیاسی نیز زشتی‌ها و زیبایی‌هایی وجود دارند که ما متأسفانه در این مسائل جز به زشتی آن‌ها نمی‌اندیشیم و عادت کرده‌ایم که همه پدیده‌ها را یا سفید ببینیم یا سیاه.

به احتمال زیاد، به خاطر همین خصوصیات بوده است که حضرت امام^(ع) سیره شهید مطهری را می‌پسندیدند و آثارشان را هم منطبق با سلوک الهی و عقلانیت می‌دانسته‌اند و می‌خواستند که این سیره در جامعه ترویج پیدا کند.

بر اساس نظری که برخی محققان هم آورده‌اند، اگر تاریخ اسلام را مطالعه کنید، متوجه می‌شوید که سیره رسول الله و ائمه اطهار^(ع) در جامعه مدنی دینی، چنین بوده است که رسول خدا^(ص) قبل از هر گونه معارضه و مقابله با یهود، مشرکان و کفار، ابتدا کوشش می‌کردند که آن‌ها را با منطق درست، جذب و هدایت کنند و به سعادت برسانند. قصد پیامبر اسلام^(ص)، تشکیل یک جامعه مدنی دینی بود که در آن هم کفار حضور داشتند، هم اهل کتاب، هم مشرکان و هم مهاجرین و انصار را به همه در آن زندگی کنند. حضرت رسول^(ص) حتی قانون اساسی هم تدوین کرده بودند.

معارضه و جنگ با یهود، کفار و مشرکان زمانی انجام شد که آنان دست به شرارت زدند و شروع به آزار و توطئه علیه پیامبر و مسلمانان کردند. پیغمبر^(ص) ابتدا با روش محبت آغاز کرد، ولی دشمنان کاری کردند که چاره‌ای جز جنگ برای پیامبر^(ص) باقی نمانده بود. پیغمبر رحمه للعالمین است. متأسفانه برخی از اهل فکر و قلم در جامعه ما تا اسم «مدنی» می‌آید به جای جامعه مدینه‌النبی، آن را به جامعه مدنی اروپایی و کاندایی متصل می‌کنند و این اشتباه است. رسول الله^(ص)، عدالت و آزادی را به انسان‌ها هدیه داد. اگر می‌گوییم جامعه دینی، یعنی جامعه‌ای برخوردار از علم، عدالت، آزادی‌های انسانی، فرهنگ، اخلاق و تمدن و از هر نظر پیشرفته. لذا مقصود از جامعه مدنی، جامعه مدینه‌النبی یا جامعه مدنی دینی است. این نکته در بیانات مقام معظم رهبری در سخن‌رانی ایشان در دانشگاه

نیز وجود دارد.

وقتی بر مبنای قاعده تفکیک و استخراج شهیدمطهری به تاریخ اسلام می‌نگریم، سیره پیامبر^(ص) در مواجهه با مشرکان، نصرانی‌ها و یهودیان تازه‌مسلمان را می‌بینیم که حضرت نه با روش نفی که با روش تفکیک با آن‌ها برخورد می‌کرده‌اند. نمونه‌اش خالد بن ولید است که در جنگ اُحد باعث شکست لشکر اسلام شد، اما بعدها در فتح مکه اسلام آورد و با نشان دادن لیاقت‌های خود، ظرف مدت کوتاهی به مقام سرداری لشکر اسلام دست یافت و پیروزی‌هایی را برای مسلمانان به ارمغان آورد.

سال دوم هجرت که غزوه بدر شروع شد، عبدالسلام - کاهن بزرگ یهود - به دین اسلام گروید و برخی از یهودی‌ها نیز به واسطه او مسلمان شدند. بررسی سیره پیامبر^(ص) نشان می‌دهد که قصد آن حضرت از ابتدا جذب آنان بوده و می‌خواسته‌اند که یهود و نصارا در کنار مسلمانان با مسالمت زندگی کنند. اگر به جنگ‌های پیامبر^(ص) توجه کنید، می‌بینید که همواره شرارت از سوی کفار و یهودیان و به قصد به خطر انداختن حیات مسلمانان صورت می‌گرفته است. کفار، با آزار و اذیت مسلمانان می‌خواسته‌اند به هر طریقی که شده ریشه اسلام را از بین بکنند. در این مواقع، پیغمبر^(ص) مجبور به جنگ می‌شدند. شمشیر آن حضرت بر ضد کسانی به کار می‌رفته است که نمی‌خواستند صلح و صفا و هم‌زیستی حکم‌فرما باشد و فرهنگ الهی اسلام نورافشانی کند و مسلمانان و غیر مسلمانان، جامعه آرام و مسالمت‌آمیزی داشته باشند. سران طاعت مایل نبودند و نمی‌خواستند این نور به فطرت‌های پاک و انسان‌های مستضعف برسد. تاریخ طبری و ابن اثیر نشان می‌دهد که عده کمی در این جنگ‌ها کشته شده‌اند. پیغمبر^(ص) هرگز شیفته جنگ و جنگ‌طلبی نبودند، زیرا در غیر این صورت باید عده زیادی در این جنگ‌ها کشته می‌شدند و اگر هم گاهی بر خلاف میل قلبی و به ضرورت دست به شمشیر می‌بردند، برای هدایت مردم بود تا مستضعفان را از چنگال سسرطان‌های ظالم و طاغوتی برهانند. اسلام، دین تفکر و منطق و فطرت است و کسی که دارای منطق فطری و دل پاک است، و به زبان دل با مردم سخن می‌گوید نیازی به دست زدن به زور و شمشیر ندارد. در سیره امام حسین^(ع) هم می‌خوانیم که ایشان در روز عاشورا هرگز آغازکننده جنگ نبودند.

در تاریخ آمده است که یهودیان یا مسیحیان تازه‌مسلمان می‌کوشیدند فرزندان‌شان را به زور مسلمان کنند، اما پیغمبر^(ص) چنین اجازهای را به آن‌ها نمی‌دادند و می‌فرمودند که بگذارید خودشان به حقیقت برسند و شما فقط آن‌ها را راهنمایی و هدایت کنید.

در فتح مکه هم پیغمبر^(ص) کسی را مجبور به پذیرش اسلام نکردند و این امر را به اختیار خود اشخاص گذاشتند تا مطالعه و تحقیق پیش‌تری کنند، و سپس اسلام اختیار کنند. فرهنگ و تفکر اعراب در آن اوایل چندان رشد یافته و بالغ نبود، زیرا هنوز بقایای فرهنگ جاهلی و یا ریشه‌های درخت آن شرک در بقایای روح آنان بود. پیغمبر^(ص) هم مجالی برای اعتلای کامل تفکر و فرهنگ آن‌گونه که می‌خواست نیافت، عمرشان هم کوتاه بود و ظلم فاحشی که پس از واقعه غدیر در حق اهل بیت پیامبر^(ص) روا شد ریشه در همان فرهنگ و تفکر اعتلانیافته داشت. اگر اسلام در مسیر واقعی و اهل بیت^(ع) سیر می‌کرد، وضع ما مسلمانان امروزه این‌گونه نبود و قطعاً صورتی دیگر داشت.

چشمه فیضان الهی هیچ‌گاه خشک نمی‌شود. هر چند اهل بیت^(ع) این امکان و فرصت را نیافتند تا به‌طور تام و تمام و آن‌گونه که شایسته است معرفت و علوم خود را در میان مسلمانان و حتی شیعیان اشاعه دهند، اما خداوند متعال در دوران‌های پس از ائمه ظاهرین^(ع) با فرستادن بزرگانی به میان انسان‌ها اجازه گسست بین تعالیم ائمه اطهار^(ع) و مسلمانان



را نداد. نمونه‌اش افرادی هم‌چون علامه طباطبایی، حضرت امام خمینی^(ع) و شهیدمطهری در دوران معاصر هستند. چنین بزرگانی مصداق آیه «طیعو الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم» هستند. نظر شما در این باره چیست؟

در کتاب «نهضت‌های اسلامی»، شهیدمطهری در مورد حضرت امام تعبیری بدین مضمون دارند که بزرگ‌ترین خیر و حسنه‌ای که خداوند در این روزگار به این مردم عطا فرموده است، وجود امام خمینی^(ع) است. همین تعبیر در مورد وجود علامه طباطبایی و خود شهیدمطهری نیز صادق است؛ آنان مانند رسولان و انبیاء وجودشان برای شناخت معرفت الهی و تبلیغ دین خدا ضروری بود. این افراد، خیراتی هستند که خداوند در این روزگار به ما عنایت فرموده است.

رضاخان با روحانیت سُر سبتیز داشت و هر کسی را که کسوت روحانیت به تن داشت مورد اذیت و آزار قرار می‌داد. شهیدمطهری در سن ده، دوازده سالگی بود که می‌خواست طلبه شود، رعب و وحشت از رضاخان به حدی بود که حتی بعضی از علما نیز جرات نمی‌کردند لباس روحانیت بپوشند. در آن زمان، دایی پدرم که به او دایی شیخ‌علی می‌گفتند، پدرم را نصیحت کرده بودند که درس طلبگی در حال حاضر میسر نیست و چون زمانه عوض شده، بهتر است ایشان از طلبگی دست بردارد و به سراغ دروس جدید برود، که پدرم پاسخ داده بودند که خیر؛ بنده علاقه‌ای در حال حاضر به دروس جدید ندارم، هر خطری هم که داشته باشد به جان می‌پذیرم. آقای شیخ محمدحسین مطهری - پدر بزرگ ما - بعدها می‌گفتند که شیخ‌علی هم تحت تأثیر صحبت‌های پدر من قرار گرفت. این نشان می‌دهد که خداوند، دین خود را به هر طریقی که باشد حفظ می‌کند. این‌ها نشان از دست غیب و عنایات خفیه الهی در هر زمان دارد.

دایی شیخ‌علی می‌گفت: «تعجب من از این است که در حالی که خیلی از بیم‌مردها از پوشیدن لباس روحانیت وحشت دارند و به‌خاطر ترس از رضاخان، جرات منبررفتن ندارند، حالا این بچه‌های ده، دوازده ساله با شجاعتی خاص، اعتنایی به رضاخان نمی‌کنند. این‌ها نشان می‌دهد که خداوند هرگز زمین خود را از حجت خالی نمی‌کند.»

اسلام، دین تفکر و منطق و فطرت است و کسی که دارای منطق فطری و دل پاک است، و به زبان دل با مردم سخن می‌گوید نیازی به دست زدن به زور و شمشیر ندارد

پیغمبر(ص) از ابتدا رسالت خویش را با فرهنگ‌سازی آغاز فرمودند و سپس تمدن اسلامی را در قرن اول هجری با تشکیل حکومت الهی و دینی در مدینه پایه‌ریزی کردند

مادربزرگ ما(بی‌بی) تعریف می‌کردند زمانی که شیخ مرتضی را حامله بوده‌اند، خواب دیده‌اند که در مسجد جامع فریمان هستند و عده‌ای خانم حامله هم آن‌جا نشسته‌اند. ناگهان خانمی بسیار نورانی و کاملاً محجبه که ظرفی گلاب به دست داشتند، وارد مسجد می‌شوند. ایشان می‌گفت: «من و خانم‌ها احساس کردیم که آن بانوی نورانی، حضرت فاطمه زهرا^(ع) هستند. بلند شدیم و ادای احترام کردیم. بانو روی سر برخی از خانم‌ها یک مرتبه، و برخی را هم دو مرتبه گلاب ریختند، اما روی سر من سه مرتبه گلاب ریختند. به بعضی‌ها هم گلاب ندادند. من تعجب کردم و با خودم فکر کردم که چون شوهرم، روحانی است، لایذ من هم زن والامقامی هستم و از همه برترم. در همین فکر و خیال بودم که آن بانو به من گفتند یک بار گلاب مال شماست؛ و دو نوبت دیگر متعلق به بچه‌ای است که در رحم توست. من از طرف رسول اکرم^(ص) آمده‌ام. این بچه، به دین خدا خدمات عظیمی خواهد کرد.» ایشان می‌گفتند: «از خواب که پریدم احساس می‌کردم گویی نیرویی از درون به من نهیب می‌زند که این خواب را برای کسی تعریف نکنم تا مبدا حسودان به فرزندم آسیبی برسانند. در سن ۲۵ تا ۳۰ سالگی شیخ مرتضی که دیگر جوان رشید و طلبه‌ای فاضل شده بودند، این خواب را تعریف کردم.» عموی بزرگ ما سه سال درس طلبگی خواند اما بعد به دنبال کشاورزی رفتند. یکی دیگر از عموهایم هم همین‌طور. فقط پدر من بود که با عشق و علاقه به تحصیل طلبگی و علوم الهی ادامه داد تا به کمال رسید و این خواب هم بعدها تعبیر شد.

در این سی سال و اندی که از شهادت استاد مطهری می‌گذرد، چه بخش‌هایی از زندگی، فکر و اندیشه ایشان دست‌نخورده باقی مانده است و بر سر پدیده بزرگی به نام استاد شهید مرتضی مطهری که از مفاخر انقلاب و پاره تن حضرت امام^(ع) بودند، چه رفته است؟

ما باید اندیشه‌های ایشان را آشکار کنیم و این به خودی خود کار عظیمی را می‌طلبد. به جرات می‌توانم ادعا کنم که شهید مطهری در عصر ما به‌منزله محی‌الدین عربی و یا غزالی است که احیاءالعلوم را نوشته است؛ انسانی که به قول مولانا: «ما برای وصل کردن آمدیم/ نی برای فصل کردن آمدیم»، برای وصل کردن آمده بود. هنر عجیب و خاص پدرم شهید مطهری این است که بین هنر و دین، بین حکمت و دین، بین عرفان و دین، بین سیاست و دین، بین عقلانیت و دین، بین تمدن و دین، بین مردم‌سالاری و دین و بین آزادی و دین - البته به معنای صحیح آن، یعنی آزادی اندیشه، تفکر و کرامت انسانی و حفظ حقوق انسانی - ارتباط و پیوند عمیقی ایجاد کرده است. متأسفانه افرادی به غلط، اعتقاد دارند که انبیا فرهنگ آوردند، ولی تمدن نساختند. شهید مطهری از آن دسته اندیشمندانی است که اعتقاد دارند ادیان الهی، به‌خصوص اسلام، هم فرهنگ آوردند و هم تمدن. البته باید به این نکته توجه کرد که دین اسلام در ابتدای کار، فرهنگ خود را بنا نهاد و تمدن شکوهمندش را یک قرن بعد ایجاد کرد. پیغمبر^(ص) از ابتدا رسالت خویش را با فرهنگ‌سازی آغاز فرمودند و سپس تمدن اسلامی را در قرن اول هجری با تشکیل حکومت الهی و دینی در مدینه پایه‌ریزی کردند؛ البته گسترش تمدن اسلامی از قرن دوم تحقق یافت. شهید مطهری در کتاب «تعلیم و تربیت در اسلام» آورده‌اند که هر چند خلفا مورد بغض و نقد ائمه^(ع) بوده‌اند، ولی یکبار نشنیده‌اید که ائمه معصومین، ترجمه علوم یونانی، هندی، ایرانی و غیره را که توسط دانشمندان مسلمان و در زمان خلفای بنی‌عباس صورت گرفته است، تقبیح کرده باشند. اگر حکومت به‌دست ائمه^(ع) بود، قطعاً تمدن ما نورانی‌تر، عمیق‌تر و باشکوه‌تر می‌شد و وضع مسلمانان از درخشندگی والایی برخوردار بود.

یک زمانی مرحوم علامه عسکری در سفر حج به میان اهل سنت رفتند و حرفی زدند که عده‌ای با شنیدن آن شیعه شدند. ایشان گفت: «درد خدا بر ابوبکر». همه از سخن این شیخ شیعه تعجب

کردند. از او علت را پرسیدند، گفت: «برای این که ابوبکر به فکر آینده مسلمانان بود، لذا جانشینی برای خود منصوب کرد تا امت اسلام بی‌سرپرست نماند، اما رسول‌الله این آینده‌نگری را نداشتند و جانشینی برای خود تعیین نکرد.» یک‌عده همان‌جا شیعه شدند. علامه عسکری مخصوصاً این حرف را زد. بعد به آنان گفت: «ببینید سنت شما چقدر بی‌منطق است. علمای شما در این موارد چه می‌گویند؟» تعدادی از علمای اهل سنت پیش او آمدند و گفتند ما می‌ترسیم اگر حقیقت را بگوییم، کشته شویم. می‌خواهم بگویم که اگر مولا امیرالمؤمنین و فرزندان معصومش بعد از رحلت پیامبر^(ص) به حکومت می‌رسیدند، امروز تمدن اسلامی از رشد و جایگاه ویژه و مرتبه والایی در جهان برخوردار می‌شد. آن‌چه که اکنون داریم، جلوه‌ها و بهره‌هایی از تمدن اسلامی است. اگر نقطه اوج را نگاه کنید، دیگر به درجات پایین قانع نمی‌شوید. ان‌شاءالله در زمان حضرت صاحب‌الامر^(ع) به آن نقطه اوج خواهیم رسید.

آیا به نظر شما، می‌توان یکی از دلایل وارد آمدن آسیب‌های فرهنگی متعدد بر پیکر جامعه را ناشی از عدم مطالعه آثار شهید مطهری دانست؟

در حوزه و دانشگاه، کم‌لطفی‌هایی به آثار ایشان شده است که می‌تواند یکی از عوامل این صدمات باشد. آثار ایشان در حوزه و دانشگاه باید بیشتر ترویج شود. عامل دیگر هم ناشی از فقدان درک و روشن‌بینی انسان است. برخی از اساتید، متعصب هستند و روح علمی ندارند و ممکن است حتی برخی از آن‌ها نظر خوبی به عقلانیت و حکمت نداشته باشند و دین را صرفاً از جنبه سنتی و اخباری‌گری و تقلی مشاهده کنند؛ و مسأله دیگر این‌که به عامل زمان و مکان در اجتهاد و مقتضیات زمان نیز توجه ندارند.

باید بیش از این‌ها روی موضوعات و اندیشه‌های شهید مطهری کار شود. من گاهی اوقات در حوزه معارف اسلامی می‌بینم که کتاب‌های ایشان در حواشی قرار دارد، در حالی که کتاب‌های ایشان مانند «خدمات متقابل اسلام و ایران» یا مثلاً کتاب «کارنامه اسلام» اثر دکتر زرین‌کوب یا کتاب «علم و تمدن در اسلام» نوشته دکتر سیدحسین نصر بایستی از حاشیه به متن آورده می‌شدند؛ ولی بعضی کتاب‌های دیگری را که چندان مایه‌دار نیستند، به متن آورده بودند. گویا دست‌هایی در کار است تا عقلانیت را کمرنگ کنند.

از میان عنصر فرهنگ و تمدن، کدام‌یک زودتر دچار تحول و دگرگونی می‌شوند؟

فرهنگ دینی همیشه ثابت است و روح وحی و فرهنگ و سنت دینی از بین نمی‌رود، و تنها تمدن اسلامی است که دست‌خوش تغییر در زمان می‌شود. آن‌چه که امروز انحطاط پیدا کرده، تمدن اسلامی است؛ فرهنگ و تفکر دینی هرگز انحطاط نمی‌پذیرد. حضرت امام^(ع) با تشکیل حکومت الهی و با جمهوری اسلامی، تمدن اسلامی را زنده کرد.

کسانی چون استاد مطهری، فرهنگ اسلامی را سیراب و بارور می‌کنند.

البته چنین افرادی در تمدن اسلامی هم به‌صورت غیرمستقیم تأثیر می‌گذارند. هدف امام این بود که علاوه بر احیاء اخلاق و دین الهی، تمدن اسلامی را هم احیاء کنند. دید امام خیلی وسیع بود. ایشان می‌خواست اثبات کند که تمدن اسلامی نمرده است، بلکه مسلمانان بی‌خاصیت و بی‌غیرت شده‌اند. تمدن اسلامی می‌تواند باز هم زنده شود، دین خدا هم که زنده است. منتها این نقص از خود ماست. در کشور ما هم جوانه‌هایی برای احیاء مجدد تمدن سر برآورده‌اند و جلوه‌هایش از هم‌اکنون پیدا شده است.

از فعالیت‌های پدران در دوران ستم‌شاهی در دانشکده الهیات بگویید.

ایشان به روحانیت علاقه خاصی داشت و به لباس روحانیت هم حساس بود. می‌گفتند وجود روحانی در جامعه و در دانشکده



الهیات، مایه برکت و نور است و اجازه نمی‌دهد یک‌سری از بلاهایی را که رژیم طاغوت می‌خواهد از طریق استادان وابسته یا علاقه‌مند به امور دنیوی بر سر دین و نسل دانشجو بیآورد، عملی شود. اگر وجود و حضور روحانیان در دانشگاه نبود، شاه کارهای خیلی بدتری می‌کرد. وجود روحانیت برای تحکیم اخلاقی در دانشکده الهیات و دانشگاه بسیار ضروری است. وجود کسانی چون مرحوم شهیدمفتح، راه را بر اعمال فشار مضاعف نیروهای رژیم پهلوی بر فضای دانشکده مسدود می‌کرد.

مرحوم شهیدمفتح چه دروسی را تدریس می‌کردند؟

منطق و کلام و فلسفه اسلامی تدریس می‌کردند. ایشان از استادان مؤثر، عالم و متخلق به اخلاق بودند که دانشجویان نیز استفاده‌های زیادی از ایشان می‌بردند. پدرم نیز علاقه خاصی به دکتر مفتح داشتند. شهیدمفتح در محیط دانشکده، برای دانشجویان مذهبی پناه و تکیه‌گاه بودند؛ به‌خصوص در مواقعی که آن‌ها دچار اضطراب بودند یا از برخی از اساتید گله داشتند. شما تصور کنید در دانشکده الهیات، برخی اساتید، متشرع نبودند، نماز نمی‌خواندند و حتی همسر بی‌حجاب داشتند. این مشکلات به‌شدت درآورد. چنین فضایی را دستگاه شاه و طاغوت عمداً می‌خواست به‌وجود آورد. برخی از آن اساتید حتی پول نزولی می‌گرفتند. دستگاه شاه و طاغوت در ظاهر می‌خواستند که آن دانشکده، منسوب به الهیات باشد، ولی آن را از درون و در باطن از معارف و اخلاق تهی کنند. به همین دلیل، طاغوت برخی افراد کمونیست را وارد دانشکده الهیات کرده بود!

پدرتان متولد چه سالی بودند؟

اواخر بهمن‌ماه ۱۲۹۸.

در کدام مدرسه تحصیل می‌کردند؟

مدرسه فیضیه در قم.

همراه با مرحوم استادمطهری و دکتر مفتح، چه اساتید دیگری

در آن زمان در دانشکده الهیات تدریس می‌کردند؟

آقای دکتر محمدباقر حجتی، استاد مجتبی مینوی، آقای دکتر عبدالحمین زرین‌کوب، استاد ابوالقاسم گرگی، استاد دکتر فیض، استاد بدیع‌الزمان فروزان‌فر و مرحوم استاد یحیی نوری در آن زمان عضو هیات علمی دانشکده الهیات بودند. پدرم سعی داشتند به هر طریقی روحانیان فاضل و عالم را برای همکاری با دانشگاه ترغیب و دعوت کنند تا در فضای معنوی دانشگاه اثر بگذارند.

به احتمال زیاد، شخص عالم و فاضلی چون شهیدمفتح هم

توسط پدرتان به دانشگاه الهیات دعوت شده بودند.

پدرم همواره علاقه داشتند که محیط دانشگاه آکنده از نورانیت، اخلاق و معنویت باشد. در آن دوران در دانشکده الهیات عده‌ای می‌خواستند دختران بی‌پند و بار باشند و اگر روسری هم به سر می‌کنند، حداقل موهای‌شان را به‌طور کامل نپوشانند. یاد می‌آید که در زمان طاغوت از مرکز زبان‌های خارجی، خانم بی‌حجابی را به دانشکده الهیات دعوت کرده بودند. بعضی از مسؤولان دانشکده نیز این موضوع را پذیرفته بودند. در حریم دانشکده الهیات که طلبه‌های قم هم حضور داشتند، وجود چنین افرادی جایز نبود. دانشجویها به ورود آن خانم اعتراض کردند. پدرم به آقای حافظ کلام که از شاگردان‌شان بودند، توصیه کردند که از راه منطقی با این مسأله روبه‌رو شوند. کتاب «مسأله حجاب» استادمطهری را به آن خانم دادند و به معترضان هم توصیه کردند تا با متانت و ادب برخورد کنند. برخی از دانشجویان یک روسری رنگی بلند به ایشان هدیه دادند. آن خانم هم این روسری را به سر کردند که باعث عصبانیت برخی از مسؤولان غیر مذهبی دانشکده شد. دانشجویان طی اعتراض مجددی تهدید کردند که سر کلاس نخواهند رفت، مگر آن که آن خانم با رعایت حجاب در کلاس حاضر شوند. آن خانم تحت تأثیر کتاب مسأله حجاب قرار گرفت و بعد از مدتی گفت که اکنون احساس راحتی و امنیت بیش‌تری می‌کند.

البته خیلی از اساتید مذهبی هم همین ناراحتی را داشتند و در این ماجرا با پدرم هم‌داستان بودند. دانشجویان در اعتراض‌های‌شان می‌گفتند که این‌جا دانشکده الهیات است و طلبه و روحانی در این دانشکده حضور دارد، استادمطهری در این‌جا تدریس می‌کنند، کار مسؤولان دانشکده مایه خجالت است و دیگر آبرویی برای دین نمی‌ماند. دستگاه شاه آن قدر کثیف بود که فردی لامذهب را به ریاست دانشکده گماشته بود. این‌ها قصد داشتند با روش‌های مختلف، زن‌های بی‌حجاب را به محیط دانشکده بکشانند تا جوان‌ها را از باطن آلوده کنند.

مرحوم پدرتان و دیگر علمای حاضر در دانشکده الهیات، چگونه توانسته بودند آن جمع را حفظ کنند، به‌طوری که حتی به تعداد مدرسان حوزوی هم اضافه شود؟

پدرم پیوسته به دانشجویان توصیه می‌کردند که مراقب حرف و سخن‌های خود باشند تا اگر مسأله خاصی در دانشکده الهیات پیش آمد به ایشان اطلاع دهند تا بدین‌گونه در جریان امور دانشکده قرار بگیرند. شهیدمطهری می‌گفت اگر استاد مرد نمی‌آوردید، دست‌کم اساتید خانم کاملاً پوشیده و باحجاب وارد حریم دانشکده شوند. شهیدمطهری به‌دلیل سعه وجودی‌شان می‌گفتند در عین علاقه شدید به احکام دینی، تندروی نکنید و همیشه در حد معقول برخورد کنید.

مرحوم مطهری از دانشجویان می‌خواستند که حتی اگر در کلاس‌ها مشکلات و مسائلی می‌بینند و یا استادی تبلیغات ضد دین می‌کند که احساسات دانشجویان را جریحه‌دار می‌کند، حتی اگر استاد مارکسیستی مثل آریان‌پور در دانشکده الهیات وجود داشت، شهیدمطهری به این استاد می‌گفت: «بیا و دیدگاه مارکسیستی‌ات را صادقانه مطرح کن، ما هم منطق الهی خود را می‌گوییم و دیدگاه مادی را نقد می‌کنیم؛ به شرطی که تو واقعا اصول مارکسیسم را درس بدهی و شرارت نکنی». ولی دانشجویان می‌گفتند که آقای آریان‌پور به جای این که اصول اندیشه مارکس را درس بدهد، دائم علیه دین تبلیغ می‌کند. شهیدمطهری هم به او گفته بود: «روباه‌فتی نکن، اگر تو صادقی، مارکسیسم را درس بده. ولی این که در محیط دانشکده، علیه دین تبلیغ کنی، نهایت پستی است.» حتی آریان‌پور با استاد شهیدمطهری گلاویز شد. این اتفاق در سال ۱۳۵۶ و نزدیک انقلاب اسلامی واقع شد. شهیدمطهری

شهیدمفتح در محیط دانشکده، برای دانشجویان مذهبی پناه و تکیه‌گاه بودند؛ به‌خصوص در مواقعی که آن‌ها دچار اضطراب بودند یا از برخی از اساتید گله داشتند



که اسلام با دنیای امروز و تجدد سازگار است و هنوز هم می‌تواند درخشندگی خود را بیابد و ما باید تمدن اسلامی را چون گذشته به اندازه و ظرفیت خود احیاء کنیم.

استادمطهری را به محی‌الدین عربی دوران معاصر تشبیه کردید. از آن جایی که ایشان بنیان‌گذار عرفان نظری و عملی است، در قیاس این دو شخصیت با یکدیگر به چه نکات مهمی دست می‌یابیم؟

شهیدمطهری نسبت به علوم و معارف اسلامی تسلط والایی داشتند و از وسعت نظر و دید گسترده‌ای برخوردار بودند و محی‌الدین عربی نیز پایه‌های عرفان و حکمت را بنا نهاد؛ مثلاً عرفان نظری محی‌الدین عربی قوی‌تر از عرفان عملی اوست. این شخصیت از نوابغ و نوادر روزگار است و می‌شود گفت که عرفان اسلامی را در جهان احیاء کرد.

شهیدمطهری معتقد بودند که آثار مولانا و حافظ بر پایه‌های عرفان نظری محی‌الدین عربی و حکمت صدرالمثالین استوار شده است. آثار مولانا در کشورهای مختلف اروپایی و آمریکایی، به‌خصوص نیویورک و واشنگتن، به تعداد زیادی به فروش می‌رسد و جوانان مسیحی به آن‌ها علاقه‌مندند. محی‌الدین، فلاسفه را تحقیر می‌کرد. خیلی‌ها اعتقاد داشتند عرفان بر خیال، وهم و پندار بنا شده است و مبنای علمی و منطقی ندارد و واقع‌گرا نیست. درست است که عارف به کشف و شهود می‌رسد و کارش با عشق گره خورده و عشق نیز ورای عقل است. پس عرفان غیر عقلانی است؛ ولی محی‌الدین عربی ثابت کرد که عشق نیز بر پایه‌های معرفت و استدلال استوار است. محی‌الدین، پایه‌های عرفان نظری را بنا گذاشت و عرفان اسلامی را با منطقی و استدلال به‌عنوان یک علم به دنیا معرفی کرد. خیلی‌ها عرفان را علم نمی‌دانستند. قبل از محی‌الدین، عرفان، جزء شاخه‌های تصوف محسوب می‌شد و در میان متصوفه و عرفا بیش‌تر جنبه عملی داشت و چندان بر جنبه‌های نظری توجه نداشت. البته برخی از اصول محی‌الدین در اشعار دیگران مانند سنایی و عطار هم پیدا می‌شد، مثل نظریه وحدت وجود و اصالت وجود؛ ولی کسی که اصول عرفان را بر پایه‌های علمی، محکم ساخت و آن را به‌عنوان علم مستقل معرفی کرد، محی‌الدین بود. شهیدمطهری نیز در دوره معاصر، احیاءکننده اصول و تفکر الهی و معارف و تمدن اسلامی است. وی بین دین و عقلانیت و نیز بین دین و تمدن و تجدد پیوند عمیقی برقرار کرد و در آثار خویش به جهانبان عرضه داشت.

حاصل ترکیب فلسفه و عرفان چیست و شهیدمطهری به‌عنوان فیلسوفی که عارف هم بود، چه کرد؟

در آثار ایشان، لطافت و قصص اخلاقی عرفانی وجود دارد. از آثار ایشان دو اثر نفیس «کلیات عرفان اسلامی» و «عرفان حافظ» را می‌توان نام برد. اسلام از طریق ادبیات عرفانی، هنر دینی، ادبیات حکمت و عرفان توانسته است در کشورهای خاورمیانه و خاور دور و حتی در برخی از کشورهای اروپایی و آمریکایی و در نتیجه در فرهنگ جهانی تأثیر بگذارد.

دکتر نصر از خاطرات خود از آمریکا تعریف می‌کند که هر گاه بحث‌شان در دانشگاه به عرفان محی‌الدین، مولانا و حافظ و یا ادبیات عرفانی می‌رسید، دانشجویان خارجی و مسیحی علاقه خاصی نشان می‌دادند و حتی برخی از آن‌ها باورش‌شان نمی‌شده است که این دیدگاه‌ها متعلق به اسلام باشد. این جوانان پس از آشنایی با اندیشه و عرفان اسلامی، مسلمان می‌شدند و می‌گفتند ما گمان می‌کردیم که اسلام دین خشن، بی‌لطافت و بی‌روحی متعلق به عرب‌های بیابانی و بدوی و کشورهای آفریقایی است و هرگز فکر نمی‌کردیم که معارف اسلامی تا این حد جایگاه رفیعی داشته باشند. اگر معارف اسلامی از طریق اندیشه‌های حضرت امام^(ره) و استاد شهیدمطهری به زبان انگلیسی ترجمه شود، تأثیرات عمیقی

گفت که دیگر نمی‌تواند آن‌جا بماند و دانشجویان خیلی از این قضیه ناراحت شدند. دستگاه طاغوت هم چون اوضاع را این‌گونه دید هر دو را اخراج کرد؛ در صورتی که این یک فریب و روش شیطانی بود. البته بعد از مدتی دوباره آریان‌پور را به دانشکده برگرداند.

ولی علمای دیگر تا زمان پیروزی انقلاب در آن‌جا ماندند.

این بزرگواران هم می‌خواستند از آن‌جا بیرون بیایند، ولی به توصیه پدرم از این کار منصرف شدند. چون رژیم را دچار توهم پیروزی می‌کرد و این اصلاً به مصلحت نبود. علت دیگرش این بود که به گفته خودشان، پس از بیست و چند سال تدریس در دانشکده الهیات در واقع خود را بازنشسته کردند و تصمیم به هجرت به شهر مقدس قم و حوزه علمیه آن‌جا گرفتند. اساتید متدین و یا روحانی دیگر به تاسی از پدرم تصمیم داشتند همین کار را بکنند که ایشان مانع شدند و گفتند با این کار شما، دستگاه طاغوت، از خلاء حضور شما نهایت بهره‌برداری را می‌کند و افراد دیگری را می‌آورد که به دین و الهیات ضربه بزنند.

استادمطهری تا پیش از پیروزی انقلاب اسلامی، تلاش‌هایی برای احیاء فرهنگ اسلامی کردند. پیش از شهادت‌شان نیز چند صباحی ریاست شورای انقلاب را برعهده داشتند. اندیشه و عمل کرد استادمطهری بعد از انقلاب چه تفاوتی با روحیات و فعالیت‌های‌شان در قبل از انقلاب داشت؟

ایشان یادداشت‌هایی به‌شکل سرفصل در حوزه علوم و تمدن اسلامی و جمهوری اسلامی تهیه کرده بودند و قصد داشتند آن‌ها را گسترش بدهند. بناست آن یادداشت‌ها به دو صورت به ترتیب حروف الفبایی و موضوعی منتشر شوند. پدرم در طرح احیاء فرهنگ و تمدن اسلامی و این‌که چگونه می‌توانیم شکوه و عظمت علم و تمدن اسلامی و حکومت دینی را احیاء کنیم، با حضرت امام^(ره) نیز مشورت می‌کردند. امام در مصاحبه‌های‌شان به غربی‌ها گفته بودند که ما با تمدن و پیشرفت مخالف نیستیم، ما با فحشا مخالفیم. اسلام نیامده است که با پیشرفت و تمدن و تجدد مخالفت کند، بلکه اسلام آمده است که به ما حیات روحانی بدهد. ما با اباحی‌گری و بی‌اعتقادی به ارزش‌های الهی مخالفیم. برخی می‌گفتند با احیاء حکومت الهی به قهقرا برمی‌گردیم و از تمدن بشری دور می‌شویم و حکومت دینی با دنیای امروز سازگار نیست. آن‌ها می‌گفتند آخوندها آمده‌اند که ما را از تمدن و پیشرفت بازدارند؛ اما امام در سخنان‌شان این حرف را رد کردند. شهیدمطهری، احیاء تمدن اسلامی را با امام^(ره) مطرح کردند. این مسأله نشان می‌دهد که شهیدمطهری اعتقاد داشتند

شهیدمطهری، احیاء تمدن اسلامی را با امام^(ره) مطرح کردند. این مسأله نشان می‌دهد که شهیدمطهری اعتقاد داشتند که اسلام با دنیای امروز و تجدد سازگار است و هنوز هم می‌تواند درخشندگی خود را بیابد

در دنیای غرب بر جای خواهد گذاشت. عرفان حافظ و مولانا و ادبیات فارسی-عرفانی و هنر دینی و قدسی و حکمت الهی ملاصدرا، که با عرفان همراه است، و نیز دستورات روانی و اخلاقی از مهم‌ترین ابزارهایی است که می‌تواند به گسترش فرهنگ اسلامی در جهان کمک کند. چون آن تعالیم آکنده از مفاهیم انسانی است و بیش‌تر از هر چیز دیگری با فطرت و جاذبه‌های روح انسانی سر و کار دارد. اصولاً اوج حکمت الهی و اسلامی و درجه عالی حکمت را بایستی در حکمت متعالیه یا عرفان ابن عربی جست‌وجو کرد. در همین نقطه است که حکمت با عرفان و قرآن هماهنگی پیدا می‌کند. اگر حقوق اسلامی و فلسفه آن در دنیا جایگاه خود را پیدا کند، خیلی‌ها جذب اسلام می‌شوند. زمانی که امام^(ع) به گورباچف پیام داده بودند، خیلی‌ها گفتند چرا امام از ملاصدرا و محی‌الدین عربی سخن به میان آوردند و از قرآن و روایات اهل بیت^(ع) سخنی نگفتند و چرا محی‌الدین عربی و ملاصدرا را به رخ دنیا می‌کشند؟ امام خمینی^(ع) خیلی به محی‌الدین و ملاصدرا ارادت داشت و هر گاه اسم ملاصدرا می‌آمد، می‌گفتند «حشره الله مع الشهداء و الانبیاء و الصدیقین - یعنی خدا او را با انبیا و شهدا و صدیقین محشور کند». یکی از علمای قم طی یک سخن‌رانی در دانشگاه تهران در پاسخ به این سوال که چرا شما به امام خمینی^(ع) جسارت می‌کنید؟ می‌گفت: «آخر اگر با کسی مثل گورباچف که بی‌دین و کمونیست است اگر از قرآن و روایات صحبت کنی که اصلاً اعتنا نمی‌کند. آنان که اصل خدا را قبول ندارند و آن وقت ما چگونه به سراغ این چیزها برویم؟»

چون که با کودک سر و کازت فتاد
پس زبَن کودکی باید گشتاد

حتی کسانی هم که ضعف مذهبی دارند و فقط مسلمان شناسنامه‌ای هستند، عرفان و حکمت الهی و لطافت‌های روحی و هنری خیلی برای‌شان جذاب‌تر است تا مسائل فقهی و روایی. در غرب و در میان طرف‌داران دین مسیح، این حساسیت‌ها خیلی بیش‌تر است. آن عالم می‌گفت: «کار امام، حکیمانه است. آیا شما بیش‌تر از امام^(ع) به قرآن و اهل بیت دل بسته‌اید؟ امام گویا بهره‌ای از علم لدنی داشت که گفت دیگر کمونیسم را باید در موزه‌ها دید. انگار می‌دید که شوروی فرومی‌ریزد.» مقام معظم رهبری هم می‌گفتند که حکومت آمریکا و ظلم‌های‌شان پایدار نیست و ایالات متحده آمریکا در آینده فرومی‌ریزد و سرانجام تجزیه می‌شود. ایشان می‌گفتند که امام خمینی^(ع) روح خیلی بزرگ و افکار بلندی دارند. قطعاً این‌طور نیست که ما متشرف‌تر از امام باشیم. امام افاق‌هایی را می‌دیدند که ما نمی‌دیدیم. می‌گفتند: «اسلام با موسیقی، هنر و محتوا و قالب دینی و انسانی و اخلاقی مخالف نیست. اگر اسلام به مجسمه‌سازی روی خوش نشان نمی‌داده، چون مردم عامی بودند، و ممکن بود مجسمه انبیا و امامان را بسازند و ببرستند. می‌خواستند توحید صدمه نیند؛ نه این‌که اسلام بی‌ذوق و بی‌روح است و زیبایی مجسمه‌سازی و نقاشی را درک نمی‌کند. لذا با شرایطی می‌شود مجسمه‌سازی را به‌طور نیم‌رخ احیا کرد؛ البته باید سطح فرهنگ و شعور مردم نیز رشد کند.

اقبالی که پس از شهادت استاد مطهری نسبت به آثار ایشان صورت گرفت، آیا در سال‌های بعد هم حفظ شد و اصولاً چه سیری را دنبال کرد؟

از طرف بنیاد «حکمت مطهر» در طول این سال‌ها، کارهای ارزشمندی انجام شده است؛ به‌ویژه همایش «حکمت مطهر» که در اردیبهشت‌ماه سال ۱۳۸۳ در صدا و سیما برگزار شد. صدا و سیما هم قدم‌های بلندی برداشته است؛ کتاب‌های ایشان را به‌صورت سؤال مسابقه درمی‌آورد که خود نوعی تبلیغ و تشویق به مطالعه آثار ایشان است و امروزه این کار در صدا و سیما خیلی ارزشمند

است. البته کافی نیست و خیلی کارهای مهم دیگری باید برای معرفی اندیشه‌ها و تفکرات استاد مطهری صورت بگیرد. زمانی مقام معظم رهبری می‌گفتند: «اگر دین، معارف، حکمت، عرفان و سایر علوم اسلامی در آثار شهید مطهری به‌صورت موضوعی دسته‌بندی شوند و در قالب کتابچه‌هایی کوچک عرضه شوند، کاری مفید است.» مثل کاری که به‌نام «دین و تمدن در آثار شهید مطهری» منتشر شده است - و «بنیاد حکمت» آن را چاپ کرد - خیلی کار قشنگی است و بایستی این سیر ادامه پیدا کند زیرا امروزه جوان‌ها از کتاب‌های با حجم زیاد چندان استقبال نمی‌کنند و به‌دنبال مطالب مختصر هستند. البته استادان علوم انسانی و دانشجویان خاص از این آثار استفاده می‌کنند؛ اما باید جنبه عام به مطالعه و آموزش آن‌ها داد، چون بعضی افراد که در رشته‌های دیگری تحصیل می‌کنند، کم‌تر فرصت مطالعه این آثار را پیدا می‌کنند و حجم آن‌ها هم زیاد است. اگر این کارها صورت بگیرد، می‌شود لب اندیشه‌های شهید مطهری را در قلب‌ها چکاند. به‌دلیل اخلاصی که ایشان داشت، نوشته‌های‌شان هم اثرگذار است. مقام معظم رهبری می‌گفتند که خیلی‌ها می‌نویسند و خیلی‌ها سخن‌رانی می‌کنند، ولی مردم نسبت به آن‌ها محبت خاصی ندارند؛ حال آن‌که شهید مطهری به‌دلیل صفای دل و وارستگی و روح قدسی‌اش، تأثیر کلام و بیانش فوق‌العاده در مخاطبان و مردم اثرگذار است.

بارها از مردم شنیده‌ام که با سخن‌رانی‌های ایشان مثل ابر بهار گریسته‌ایم، احساس کرده‌ایم که رسول خدا^(ص) و امام حسین^(ع) دارند با ما حرف می‌زنند، زیرا روح ایشان عمیقاً با روح رسول‌الله^(ص) و امام حسین^(ع) پیوند خورده بود. این اوج عرفان و اخلاص ایشان را می‌رساند. اگر این نکات مورد توجه قرار گیرد، مسا می‌توانیم در سطح وسیع‌تر و عمیق‌تری اندیشه‌های استاد را به جامعه انسانی ارائه کنیم.

تا چه اندازه‌ای این کارها انجام شده است؟

جوانه‌های آن سربرآورده‌اند و باید به‌طور کامل به رشد و بالندگی برسند. گله‌ای دارم و آن این است که چنانچه مقام معظم رهبری نیز تذکر داده‌اند باید کتاب‌های ایشان به‌طور دقیق در متن درسی حوزه و دانشگاه قرار گیرد، نه در حاشیه. آثار و زحمات دیگران همه خوب است، ولی نباید آن‌ها را به حواشی بپردازند. تفکر و اندیشه خالص ایشان که تجلی آن در آثار وجودی او انعکاس یافته اندیشه ناب اسلامی و مبنای نظام است و باید محور (در جمهوری اسلامی) قرار گیرد. و به تعبیر حضرت امام خمینی^(ع) «بی‌استثنا برای عارف و عامی مفید است» و به تعبیر مقام معظم رهبری «محور نظام جمهوری اسلامی است». امید است که مسؤولان فرهنگی و کارگزاران نظام بیش‌تر به این مسأله توجه کنند و در حوزه‌ها آثار ایشان مورد بحث و نقد قرار گیرد، منظور از نقد این است که ما این آثار را تکامل بیش‌تری بخشیم و حرکت آن را در جامعه به‌صورت برنشاط حفظ کنیم. ■

۱- به قول مولانا، در قصه موسیقی و شبان، حضرت حق خطاب به موسی^(ع) می‌فرماید: «ما برای وصل کردن آمدیم نی برای فصل کردن آمدیم»
۲- به این معنا که نقد غیر از نفی است؛ بسیاری کسانی که در جامعه ما کار نقد فیلم، تئاتر، مقاله، سریال، سخن‌رانی، کتاب و غیره را با نفی یکی می‌گیرند در حالی که نقد غیر از نفی است.

اگر معارف اسلامی از طریق اندیشه‌های حضرت امام(ره) و استاد شهید مطهری به زبان انگلیسی ترجمه شود، تأثیرات عمیقی در دنیای غرب بر جای خواهد گذاشت